

باسمه تعالی

- موضوع: تبیین و نقد کلام محقق روحانی در قبح عقاب بلا بیان..... ۱
- خلاصه بحث گذشته..... ۱
- کلام محقق روحانی در قبح عقاب بلا بیان..... ۲
- مقدمه؛ مسالک در حسن و قبح..... ۳
- مسلك محقق اصفهانی..... ۴
- نقد کلام محقق روحانی در تبیین مسلك اول..... ۵
- مسلك مرحوم آخوند..... ۶
- نقد مسلك دوم..... ۷
- ثمره ی دو مسلك در وضعیت شك در مصداقیت شی برای ظلم..... ۷
- ثمره مسلك اول: ارتفاع شك..... ۷
- ثمره مسلك دوم: عدم ارتفاع شك..... ۸
- نقد بیان محقق روحانی در ثمره ی دو مسلك..... ۸

موضوع: تبیین و نقد کلام محقق روحانی در قبح عقاب بلا بیان

خلاصه بحث گذشته

بحث ما در قبح عقاب بلا بیان بود. بعد از اینکه قبح عقاب بلا بیان را با مقدمات متعدد بحث کرده بودیم، فرمایش شهید صدر را بیان کردیم که ایشان چهار استدلال را از کلمات قوم اصطیاد کرده و نقادی فرموده بود و آخر بحث هم فرموده بود که با توجه به آنچه گفته شد، روشن شد که قبح عقاب بلا بیان هیچ اساسی ندارد.

بعد از آن راه طولانی که در رد حق الطاعة و تبیین قبح عقاب بلا بیان از زوایای مختلف طی کردیم و پاسخ‌هایی که به شهید صدر دادیم به نظر ما روشن شد که به عکس آنچه ایشان فرموده، این نظریه حق الطاعة است که اساس درستی ندارد. علاوه بر اینکه ما یک تراحم درونی در حق الطاعة کشف کردیم که بالتفصیل این را بحث کردیم و دفاع‌های آن را جواب گفتیم. تا بدین

جا معلوم شد که قبح عقاب بلا بیان یک حکم عقلی صحیحی است؛ حالا یا به عنوان یک حکم عقلی مستقل و یا در چارچوب بحث قبح ظلم و حسن عدل، بالاخره مضمونش چیزی است که عقلاً به آن اخذ می‌کنند، که البته به نظر ما به عنوان یک حکم عقلی مستقل مطرح و قابل دفاع است.

کلام محقق روحانی در قبح عقاب بلا بیان

بحثی که باقی مانده، فرمایش صاحب منتقی است. مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول این بحث را بالاجمال طرح کرده است. هم قبح عقاب بلا بیان را تحقیق کرده است که آیا به عنوان حکم عقلی ثابت است یا نه و بعد قاعده‌ی وجوب دفع ضرر محتمل را و بعد کیفیت جمع را به عنوان سه جهت مختلف در بحث طرح کرده است. ما فعلاً بحثمان در جهت اولی است که تحقیق در قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان است.

اجمال فرمایش ایشان این است که مقدمه‌ای را درباره‌ی مسالکی که در تحقیق حسن و قبح عقلی هست، ایشان اجمالاً در ظرف چند سطر بیان می‌کند و بعد از تقدیم این مقدمه وارد بحث می‌شود.

صورت بحث اجمالاً این است که می‌فرماید عقاب شخصی که احتمال تکلیف را می‌دهد و التفات به شک در تکلیف دارد، هم در محیط عقلایی قبیح نیست و هم عندالشارع مشکلی ندارد. شارع را هم ایشان تفصیل داده است؛ در دنیا یک بیانی دارد و نسبت به مؤاخذه‌ی شارع در آخرت، بیان دیگری دارد و ایشان در باب عقاب اخروی، سه مسلک بیان می‌کند و بر اساس دو مسلک می‌گوید اصلاً قبیح بودن عقاب بلا بیان، وجهی ندارد و بر اساس مسلک سوم که عقاب از ناحیه‌ی مولا جعلی باشد، می‌فرماید ما ملاکش را نمی‌دانیم چیست و لذا هیچ وجهی را برای تقبیح عقاب بلا بیان درک نمی‌شود؛ نه در محیط عقلا و نه در محیط عقل و لذا نتیجه‌ی آخری ایشان این است که می‌فرماید:

و علی هذا ینتج لدینا إنکار حکم العقل بقبح العقاب بلا بیان، فالقاعدة المشهورة لا أساس لها.

ایشان هم مثل شهید صدر می‌فرماید لا اساس لها ولكن راهی که ایشان طی می‌کند علی رغم اینکه شباهت کوچکی با آن مطلب شهید صدر دارد، راه دیگری است. ما انشاءالله هم مقدمه‌ای که ایشان آورده است و بر اساس آن به عنوان مبنا مطالبش

را بنا گذاشته است، بحث می‌کنیم و تنقیح می‌کنیم و بیان خواهیم کرد که اینها درست نیست و هم بنائی را که بر اساس آن گذاشته است هم در محیط عقلا و هم در محیط شرع.

من تعجب می‌کنم از برخی از استدلال‌های ایشان و خلط‌ها و اشتباهاتی که واقع شده است و واقعاً اگر جسارت نباشد در برخی مطالب، بعضاً مطالب سخیفی است که اصلاً انتظار نبود یک انسان با فکر متتبع و محقق مثل ایشان، این حرف‌ها را بزند و برخی از این حرف‌ها، خیلی با تسرع و عجولانه آورده شده است و گاهی مطالب دیگران جویده جویده آورده شده است. مهم اصل دعاوی ایشان است که ببینیم ایشان چه فرموده است.

مقدمه؛ مسالک در حسن و قبح

اولین مطلبی که ایشان بیان کرده است مقدمه‌ای است که تقدیم می‌کند و آن این است که حکم عقلی به قبح و حسن، دو مسلک در آن است.

ما قبل از اینکه وارد این دو مسلک بشویم، عرض می‌کنیم که این انحصار به دو مورد از کجا آمده است؟ حتماً نادرست است و اینها ناشی از عدم تتبع در بحث‌ها است، گرچه عرض کردم که ایشان انسان متتبعی است و لکن مقصودم این بود که ایشان در بحث‌های اصولی معمولاً کلمات بزرگان را می‌بینند ولی عجیب است. دلیل عمده این است که اینها در بحث‌های فلسفه اخلاق درست کار نکردند و همین دو مسلکی که یکی از آنها برای مرحوم اصفهانی است که بسیار مغشوش است و دیگری هم برای مرحوم آخوند است، را ایشان آورده است و بحث کرده است. البته آنچه از مرحوم آخوند است احتمالاً قبلاً هم سابقه دارد. در باب مبانی حسن و قبح، مبانی دیگری هم وجود دارد و تحقیقات دیگری هم هست و حتی در کلمات قوم هم هست که ایشان به آن عنایت نکرده است. بنابراین اینکه می‌فرماید:

فتحیق الکلام فیها یتضح بتقدیم مقدمه، و هی ان الحکم العقلی بالقبح و الحسن فیه مسلکان.

قدم اول عرض می‌کنیم که نادرست است. ما در سال‌ها قبل، حدود سی سال قبل که یک رساله‌ای در فلسفه اخلاق تدوین کردیم و متأسفانه چون این رساله چاپ نکردیم، عده‌ای میزان زیادی از آن را بردند و در کتاب خودشان به طبع رساندند، ما اقلأً

شش یا هفت مسلک را آوردیم و این دو مسلک هم جزء همان‌ها بود که ما آوردیم و بحث کردیم. من مطالب مرحوم اصفهانی و مرحوم آخوند را بالتفصیل ترجمه کردم با تعلیقاتی که در مجله‌ی نقد و نظر حدود بیست یا سی سال قبل چاپ شد. یعنی با توجه عرض می‌کنم که مطالب ایشان، کلاً جویده جویده شده است و حرف صحیحی نیست. ایشان دو مسلک را اینگونه بیان می‌کند.

مسلک محقق اصفهانی

الأول: انه لا يتصور للعقل حكم شيء و إنما شأنه إدراك الأشياء على واقعها التي هي فيه سواء كانت شرعية أو

عقلانية.^۱

مسلک اول این است که کار و شأن عقل، ادراک است. این اشاره به مسلک محقق اصفهانی است. مرحوم اصفهانی می‌فرماید هر قوه‌ی شأنی دارد که همان بعد به فعلیت می‌رسد. شأن قوه‌ی عاقله ادراک است و بعد همان به فعلیت می‌رسد. کار قوه عاقله، خوش آمدن و بد آمدن نیست. کارش مدح و ذم نیست. کارش صرفاً درک واقعیات است.

محقق اصفهانی نگفته است که کارش حکم کردن نیست که ایشان گفته است «انه لا يتصور للعقل حكم»^۱. اگر اینگونه باشد، پس تصدیقات عقل چیست؟ مگر حکم نیست؟ ایشان مطلب را هم که می‌خواهد نقل کند، خراب می‌کند. تصدیق که حکم نفس است، یک جهت صورتی دارد که صورت شیء است و لذا تصور و تصدیق علم را تشکیل می‌دهند. آن که مرحوم اصفهانی و برخی تابعین ایشان می‌فرمایند که شأن عقل صرفاً ادراک است، مقصودشان این است که عقل، شأنش مدح و ذم نیست و شأنش بناء نیست. ادراک متضمن تصدیق است و تصدیق حکم عقل است. محقق اصفهانی کجا گفته است که عقل تصدیق و حکم ندارد. حرفها را نباید خلط کرد. از قدیم متکلمین در دعوی بین اشاعره و معتزله برای حسن و قبح سه معنا نقل کرده اند؛ نقص و تمام، منافرت و ملائمت، و مدح و ذم. آن وقت در مدح و ذم در طائفه‌ای از افعال بین اشاعره و معتزله نزاع شده است که اشاعره می‌گفتند که عقل نمی‌تواند مدح و ذم داشته باشد و معتزله می‌گفتند مدح و ذم دارد.

^۱ منتقى الأصول، ج ۴، ص: ۴۳۸

دقتی که مرحوم اصفهانی و عده‌ای می‌کنند این است که می‌گویند کار عقل ادراک است. نگفتند که کار عقل حکم کردن نیست، پس تصدیقات نظری مگر حکم نیست؟ آنکه نفی می‌کنند مسئله‌ی مدح و ذم است که می‌گویند عقل مدح و ذم ندارد و خوش آمدن و بد آمدن ندارد و عقل ملائمت و منافرت ندارد که مرحوم آخوند می‌فرماید، نه اینکه حکم ندارد.

بعد آقای صاحب منتقی بعد از اینکه اینطوری این مسلک را نقل می‌کند، می‌فرماید:

و علیه، فمرجع دعوی حکم العقل بشيء إلى ثبوت أحكام عقلائية بنى عليها العقلاء و توافقت عليه آراؤهم

حفظاً للنوع من الفساد.

گفته اند بنابر اینکه شأن عقل ادراک باشد، مرجع این ادعا که عقل یک حکم به شی‌ای دارد، این است که احکام عقلائی وجود دارند که عقلا بنا بر آن گذاشته‌اند و آرائشان متوافق بر آن شده است برای حفظ نوع از فساد. این اشاره به مبنای مرحوم اصفهانی است البته همراه با خلط‌هایی که ایشان در نقل این مبنا داشته‌اند.

نقد کلام محقق روحانی در تبیین مسلک اول

اولین مطلبی که باید دقت کرد این است که آیا این مبنا که شأن عقل ادراک است و به قول ایشان حکم به شی نیست که حرف غلطی است، آیا بر اساس این، می‌توان گفت که مرجع احکام عقل به شی‌ای این است که احکام عقلائی از باب بنائات عقلائی ثابت است. این حرف‌ها بهم نمی‌خورد و واقعاً انسان تعجب می‌کند که این حرف دوم از کجای حرف اول به دست آمده است. اولاً مرجع حکم عقل به شی، به چه معناست؟ یعنی مثلاً احکام نظری عقل هم حکم عقل به شی است؟ این را هم می‌خواهید بگویید که بازگشتش به بناء عقلاء است؟ واضح است که این را نمی‌خواهید بگویید، پس درست‌تر باید صحبت کرد. مقصودتان عبارت است از مدح و ذم‌های عقلائی و حسن و قبح عقلائی. حکم عقل به شی یعنی حکم به حسن و قبح بنابر اینکه حسن و قبح، مدح و ذم باشد و اگر حسن و قبح مثلاً نقص و تمام باشد یا ملائمت و منافرت باشد که اشکالی ندارد، پس اینکه ادعا فرمودید که فمرجع دعوا حکم العقل بشيء، یعنی حکم عقل به حسن و قبحی که به معنای مدح و ذم است و مرجعش به بنائات عقلائی است.

ما حرفمان این است که این از کجای حرف اول در می آید؟ اگر ما گفتیم که شأن عقل ادراک است، از کجای آن فهمیده می شود که حسن و قبح مرجعش به بنائات عقلانیه است؟ اگر کسی بگوید حسن و قبح واقعیات هستند. مثلاً شهید صدر می گوید حسن و قبح انبغاء و عدم انبغاء و شایستگی و عدم شایستگی است ولی واقعی است. حالا ما این را نمی گوییم ولی ما هم واقعیت قبول داریم و ما به تعبیر امروزی ها نگاه رئالیستی به حسن و قبح داریم و می گوییم حسن و قبح یک واقعیت است، بله از سنخ واقعیت های محسوس نیست، ولی یک واقعیتی در عالم است. مگر تمام عالم واقع، محسوسات است؟ حالا اگر کسی حرف ما را هم قبول نکند، این حرف را از کجا آورده است که اگر ما برای عقل قائل شدیم که شأنش ادراک است، بنابراین مرجع دعوای حکم عقل به شیء به بناء عقلا است.

ما حرفمان این است که این حرف من در آوردی است و هیچ استتباع منطقی وجود ندارد که اگر کسی به نحو کلی گفت که عقل شأنش ادراک است، بگوید احکامش در باب حسن و قبح هم واقعیات هستند. کجا شما این را رد کردید. بعد ایشان می گوید:

فحکم العقل بقبح العقاب بلا بیان - مثلاً - لا واقع له سوی اتفاق العقلاء عملاً علی قبح ذلك، و وافقهم الشارع

باعتبار أنه رأس العقلاء و کبیرهم.^۱

این یک ادعا است و ما از اول این حرف را قبول نداریم. اولاً مسالک را تنها این دو نمی دانیم و ثانیاً فرض کنیم که این مسلک را پذیرفتیم که شأن عقل، ادراک است، از بطن آن در نمی آید که احکام عقلی در باب حسن و قبح باید توافق آراء عقلا باشد و من جمله در باب قبح عقاب بلا بیان را قبول نمی کنیم و این حرف ها غلط است.

مسلک مرحوم آخوند

ایشان در مورد مسلک دوم می فرماید:

الثاني: ان يراد من الحكم العقلي بالحسن و القبح هو ملائمة الشيء للقوة العاقلة و منافرة لها.

^۱ منتقى الأصول، ج ۴، ص: ۴۳۸

^۲ منتقى الأصول، ج ۴، ص: ۴۳۹

مرحوم آخوند در حاشیه رسائل و در کتاب درر الفوائد مخصوصاً در حسن و قبح یک فائده دارد به ضمیمه‌ی فائده‌ای که در باب ملازمه دارد، ایشان می‌گویند همانطور که ما قوای مختلف داریم مثل لامسه، باصره، شامه و هر کدام از اینها یک ملائمت و منافرت دارد، قوه‌ی عاقله هم ملائمت و منافرت دارد و این ملائمت و منافرت بازگشتش در واقع به نقص و کمال آن وجودی است که ادراک می‌شود و هر چه کامل‌تر باشد با قوه‌ی عاقله انسان ملائم‌تر است و هر چه ناقص‌تر باشد با قوه‌ی عاقله ناملائم‌تر است و یک جور اینها را بهم پیوند می‌دهد و لذا می‌گویند حسن و قبح هم به این ملائمت و منافرت برمی‌گردد و چیزی که قوه‌ی عاقله با آن ملائم است، حسن است و چیزی که منافرت است، قبیح است.

نقد مسلک دوم

ما در همان سی سال پیش که رساله می‌نوشتیم، تقریباً با فرمایش مرحوم آخوند موافق بودیم و همین را اختیار کرده بودیم، اما در تحقیقات بعدی دیدیم که هیچ دلیلی ندارد که ما خودمان را در این چارچوب مقصور کنیم و حسن و قبح می‌توانند واقعیت‌هایی باشند که توسط عقل ادراک می‌شوند از طریق بداهت، البته این حرف مشکلاتی دارد که باید سر جای خودش حل شود و بحث هم شده است.

ثمره‌ی دو مسلک در وضعیت شک در مصداقیت شیء برای ظلم

ایشان می‌فرمایند بنابراین مرجع قبح عقاب بلا بیان بنابر این مسلک به منافرت عقاب بلا حجة است با قوه‌ی عاقله. ایشان بعد یک فرقی را بیان این دو مسلک می‌گذارد و به عنوان ثمره‌ی این دو مسلک بیان می‌کند.

ثمره مسلک اول: ارتفاع شک

اگر ما در مصداقیت شیء برای ظلم شک کنیم، مرجع در مسلک اول، عقلاء است و باید ببینیم که بناء عملی آنها چیست که در اینصورت شک رفع می‌شود. اگر بناء عملی آنها این باشد که این ظلم است، حل می‌شود و می‌شود قبیح و اگر بناء عملی نباشد، پس ظلم نیست. پس ایشان می‌خواهد بگوید که اگر ما در مصداقیت یک شیء برای ظلم شک کردیم، اگر قائل به مسلک اول باشیم که می‌گویند عقل شأنش درک است و حسن و قبح‌های عقلی مرجعش به بنائات عقلانی است و وقتی شک کردیم که ظلم هست یا نه، به بناء عقلا ارجاع می‌شود و شک رفع می‌شود.

ثمره مسلک دوم: عدم ارتفاع شک

اما اگر ما مسلک ثانی را بگیریم که عبارت است از همین بحث ملائمت و منافرت با قوهی عاقله، در اینصورت ما طریقی نداریم جز وجدان خود شخص و فرض این است که این شخص شاک است و لذا راهی برای ارتفاع آن نداریم.

یک نکته‌ی دیگری هم می‌گویند که با عجله از آن عبور می‌کنند. ایشان می‌فرماید:

و لتكن على علم بان مرجع الأحكام العقلية- على كلا المسلكين - بقبح الأشياء و حسنها إلى حكمه بقبح الظلم و حسن العدل.

ایشان می‌گویند باید این را متذکر باشید که مرجع احکام عقلی بنا بر هر دو مسلکی که گفتیم به حسن عدل و قبح ظلم است. هر دو مطلب ایشان باطل است.

نقد بیان محقق روحانی در ثمره‌ی دو مسلک

اما راجع به ثمره‌ای که بر مسلکین بار کردند و اینکه اگر شک کردیم در مصداقیت شی‌ای برای ظلم، بنا بر مسلک اول که مسلک بناء عقلاء است، شک قابل ارتفاع است و اگر مسلک ثانی باشد یعنی ملائمت و منافرت قوهی عاقله را اختیار کرده باشیم، باید به وجدان شخص مراجعه کنیم و این قابل برطرف شدن نیست چون فرض این است که شخص، شک دارد.

در مورد عقلا که ایشان می‌گویند قابل برطرف شدن است، این حرف درست نیست؛ چون خود ایشان در نکته‌ی بعد می‌گویند عقلا احکامشان روی حسن عدل و قبح ظلم رفته است. حال چطور ایشان می‌گویند که اگر شک کنیم در مصداقیت یک شی‌ای برای ظلم، این شک مرتفع می‌شود. بناء عقلاء بر این عنوان صورت گرفته است که هر چه ظلم بود، دفع شود و هر چه عدل بود را جذب کنند. راجع به مصداق که نباید یکی یکی بگویند. اگر یک شخصی، چیزی را خودش مصداق ظلم بداند، عندالعقلاء ارتکاب آن اشکال دارد.

عرض من این است که اگر چیزی بنائی شد، معنایش این نیست که در جزء جزء و در هر فردی این بناء، واقع می‌شود. بله یک بحثی در اینجا دارد و ما چندبار در سیره‌ی عقلا بحث کردیم که اگر ما در سیره‌ی عقلا قائل بشویم که سیره‌ها عبارت هستند از عمل خارجی عقلا، در اینصورت ممکن است کسی بگوید که بر اساس این دیگر معنا ندارد که به طور کلی روی ظلم بنائی دارند تا بگوییم که اگر شک کردیم در مصداق ظلم، نتوانیم به عقلا مراجعه کنیم. منتهی این مبنا که سیره عقلا عبارت است

از عمل خارجی آنها، خیلی مشکل دارد. اگر شما بگویید بناء عقلا عمل خارجی است، پس نمی/توانید این کبرای کلی را به عقلا نسبت دهید که الظلم قبیح و العدل حسن. بر اساس این مبنای اشتباهت و این تفسیر غلط از بناء و سیره عقلا، چون عمل خارجی جزئی عقلا نمی/تواند تحت بناء در بیاید، پس هیچ کبرای کلی نمی/تواند تحت بناء عقلا در بیاید.

انصافاً این مبنای غلط که بناء عقلا صرف عمل خارجی آنها باشد قابل التزام نیست چون همین الان شما می/گویید که عقلا نسبت به حسن عدل و قیح ظلم بناء دارند. علاوه بر اینکه ما در بحث سیره گفتیم که عمل خارجی بدون داشتن یک بنائات کلی اصلاً متصور نیست و در این موارد عقلا یک بناء دارند که این بناء از سنخ عمل خارجی نیست و شبیه التزامات و اراده است و این بنائات و اراده‌ها کلی است و روی ظلم و عدل رفته است و اینها در عمل‌های خارجی عقلا متجلی می/شود و لذا همه‌ی مصادیقش ممکن است که پدید نیامده باشد یا در آینده پدید بیاید یا اصلاً پدید نیاید. اگر این تصویر را دارید که ما از آن دفاع می/کنیم و تصویر اول را اصلاً غلط می/دانیم که بناء عقلا صرف عمل خارجی باشد، در اینصورت شک در مصداق ظلم هم برای عقلا ممکن است؛ چون بنائشان بر یک عنوان کلی است و ممکن است در یک مصداق هم تردید وجود داشته باشد که ظلم باشد یا نه. عقلا کلاً می/گویند ظلم این است که شما به حق یا حدّ کسی تجاوز کنید. حال اگر ندانند که این تجاوز هست یا نه، اما من خودم می/دانم. پس می/شود تشکیک از ناحیه‌ی عقلا هم بشود و هیچ دلیلی نداریم که مسلک اول موجب رفع این تشکیک شود. تا برسیم به مسلک دوم که ببینیم که آیا فرمایششان در آنجا درست است یا نه.

«والسلام علیکم ورحمة الله»